

نقش مجله حوزه در

پاسداشت اندیشه ولایت فقیه

محمد صادق مزینانی

اندیشه سیاسی شیعه، در روزگار غیبت، با نظریه «ولایت فقیه» گره خورده است. شالوده نظام ما بر پایه ولایت فقیه استوار است. امروزه این نظریه، تنها یک نظریه سیاسی، کلامی، فقهی، در کنار دیگر نظریه‌ها نیست؛ بلکه جوهره نظام اسلامی، محور قانون اساسی، نماد استقلال، اتحاد ملی، عزت و اقتدار و سربلندی نظام اسلامی است.

متکلمان و فقهای شیعی از دیرباز از این نظریه سخن گفته‌اند. امام خمینی، در آثار و سخنرانیهای خود، زوایای این نظریه را بیان و روشن کرده است. حضرت ایشان، از سال ۱۳۲۲، در کشف الاسرار، تا پیروزی انقلاب اسلامی و تدوین قانون اساسی، از این نظریه، به عنوان چارچوب اصلی حکومت دینی اسلامی سخن گفته است.

امام در این سالها از دیگران نیز، می‌خواستند که در راه شناساندن این اندیشه و عینیت بخشیدن به آن تلاش کنند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، برای نخستین بار، در سطحی گسترده، نظریه ولایت فقیه، تجسم و حیاتی عینی و عملی یافت، مبنای نظام جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و تحولی شگرف در آن به وجود آمد. بدین معنی که هم زوایا و چشم اندازهای بیش تری از این نظریه مطرح شد و هم چگونگی طرح مباحث، تا حدودی دگرگون شد. به تئوری ولایت فقیه، از چشم انداز اداره حکومت نگریسته شد. به دیگر سخن، چون پیش از این، زوایای این نظریه، به گونه ای دقیق و جامع روشن نشده بود، با پرسشها و چالشهایی روبه رو شد. شماری، خیلی شتاب آلود به رویارویی برخاستند و نتوانستند این اندیشه سرچشمه گرفته از وحی را برتابند که در فضایی ذهن و فکرشان رشد و نمو یافته بود که غیر از لیبرال دموکراسی، اندیشه و نظریه دیگری برای اداره جامعه و حکومت مجال طرح نداشت.

شماری، در مبانی و زیرساختهای نظری و فکری آن، دو دل شدند و با قراءت و تفسیری از اسلام که چنین نظریه ای از آن طلوع کند، تنها آشنایی نداشتند که فرسنگها دور بودند. شماری دیگر، در عین پذیرش آن، از ابهامهایی سخن به میان آوردند و پرسشهایی را طرح کردند. بایستگی روشنگری مبادی و مبانی علمی این مقوله، به گونه ای مستدل و منطقی و طرح زوایای گوناگون آن و پاسخ گویی به پرسشها و شبهه ها و رویارویی با چالشها، روشن است و نیاز به دلیل ندارد؛ چرا که اسلامیت نظام و استمرار آن، در گرو این کار است. بی شک، این وظیفه و رسالت در مرحله نخست، بر عهده حوزه های علمیه و نهادهای برآمده از آن است و رسانه های دینی و حوزوی، در این عرصه رسالتی ویژه دارند و هیچ گاه و در هیچ برهه ای نباید از روشنگری در این ساحت دست بشویند و حساسیت موضوع را نادیده انگارند و فکر کنند که چون از پاره ای تریبونها طرح می شود و از آن سخن به میان

می آید، تکرار پیش می آید که این فکر و پندار پیامدهای ناگواری دارد و غیر قابل جبران. امام خمینی پس از انقلاب اسلامی، نیز بارهای بار، خواستار تبیین زوایای این نظریه شد. این درخواستها که از سرچشمه روشن ضمیر و اندیشه آن مرد خدا، می جوشید، اهل فکر، روشنفکران دینی را که حساسیت موضوع و زمان را دریافته بودند، بر آن داشت که در این ساحت قلم بزنند. در این بین، پژوهشگران و نویسندگان مجله حوزه نیز، بر اساس ماده اول اساسنامه مجله^۱ و لیبیک به ندای امام، از همان شماره های نخستین، این مقوله و زوایای گوناگون آن را به گونه ای جدی در دستور کار خود قرار دادند. سرمقاله ها، مصاحبه ها، و مقاله های بسیاری که درباره تبیین این نظریه و زوایای آن در مجله آمده، گواه روشنی است بر این سخن. در این تلاشها، نویسندگان مجله حوزه، اصول و مبانی و زیرساختهای این نظریه را تبیین و تشریح کرده و حدود دویست پرسش و شبهه را به بوته بررسی نهاده در حدّ توان و بضاعت مزجات، پاسخ داده و با نگرش حکومتی و به عنوان نظریه ای حکومتی، زوایا و چشم اندازهای دیگری از این تئوری را در برابر دید پژوهشگران و علاقه مندان به این سری بحثها، قرار دادند و از نقش آفرینی، کارآمدی راهگشای و فصل الخطاب بودن آن در برهه ها و بحرانهای سخت، سخن گفتند. اینها در حوزه های تخصصی و کلیه

بحثهای دین و سیاست، سیاست و حوزه های علمیه، ضرورت حکومت دینی، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان شیعه (شیخ مفید، ابی الصلاح حلبی، محقق کرکی، محقق اردبیلی، صاحب جواهر، محقق همدانی و...)

مشروعیت حکومت، ولایت فقیه و دموکراسی، ولایت فقیه و حاکمیت ملی، پیشینه ولایت فقیه، راه های اثبات ولایت فقیه، ولایت فقیه و انتظار فرج،

قلمرو ولایت فقیه، مکتب و مصلحت، مصلحت نظام، احکام حکومتی، قلمرو حکم و فتوا، تفکیک قوا، قانونگذاری، شیوه پر کردن خلأهای قانونگذاری، فهم دینی در آزمون تدوین قانون اساسی، حفظ نظام اسلامی، حوزه و انتظارهای نظام اسلامی، مبادی ناهمسازی حکومت و مردم، کارآیی و کارآمدی نظام ولایی و... عنوانها و مقاله‌هایی است که در این راستا، مجله حوزه در دستور کار خود قرار داده و از این راه به روشنگری زوایایی از اصل بلند ولایت فقیه پرداخته است.

بی‌گمان، طرح، یا حتی گزارش همه جستارهایی که در مجله حوزه، در این باب انجام گرفته و در شماره‌های گوناگون آن بازتاب یافته، در این مقاله نمی‌گنجد. از این روی، به پاره‌ای از این جستارها که از اهمیت بیش‌تری برخوردارند، خواهیم پرداخت. ولی پیش از آن اشاره‌ای هرچند گذرا به شیوه و رویکرد مجله هنگام بحث از این نظریه، مفید و مناسب می‌نماید:

تحلیل نظریه ولایت فقیه، در دهه‌های اخیر، بویژه پس از انقلاب اسلامی، در کانون
فقیه توجه بسیاری از متفکران و پژوهشگران داخلی و خارجی، مسلمان و غیر
حوزه مسلمان قرار گرفت و صدها کتاب و مقاله و رساله در این باره نگاشته شد و
ده‌ها همایش و سمینار نیز برگزار شد. بیش‌تر این آثار و همایش‌ها با رویکرد
فقهی و یا فلسفه سیاسی بود. شماری از فقیهان و حوزویان، زوایای فقهی این
نظریه را به بحث گذاشتند و از مبادی و مبانی فقهی آن سخن گفتند.
شماری از متفکران سیاسی، به بررسی مقایسه‌ای نظریه ولایت فقیه با
دیگر نظریه‌های سیاسی پرداختند.

بی‌شک، توجه به این دورویکرد در تحلیل ولایت فقیه، مفید و سودمند، بلکه لازم و ضروری است؛ چرا که بدون توجه به رویکرد فلسفه سیاسی

نمی‌توان هویت واقعی، ساختار و جایگاه نظریه ولایت فقیه را شناخت و به فرقه‌ها و همانندی‌های آن با دیگر نظام‌های سیاسی آشنایی پیدا کرد. در تحقیق و بررسی مسائلی چون: رابطه ولایت فقیه و دموکراسی، ولایت فقیه و مدرنیسم، مشروعیت و کارآمدی نظام ولایت فقیه، ولایت فقیه و حاکمیت ملی و بسیاری از مسائل دیگر به این رویکرد نیاز داریم.

همچنین، بدون توجه به مبانی و جایگاه فقهی ولایت فقیه، نمی‌توان به پیوند و بستگی ولی فقیه و مردم و مقید یا مطلق بودن ولایت فقیه و... دست یافت.

بنابراین، در ضرورت بهره‌گیری از این دو رویکرد، در تحلیل ولایت فقیه و زوایای آن، سخنی نیست. ولی اگر به یکی از دو رویکرد و یا هر دوی آنها بسنده شود و از دیگر روش‌ها و رویکردها غفلت شود، نه تنها آسیب‌های فراوانی را در پی خواهد داشت که در شناخت ماهیت واقعی این نظریه نیز با اشکال روبه‌رو خواهیم شد.^۲ به همین دلیل، پژوهشگران و نویسندگان مجله حوزه با روش‌ها و رویکردهای گوناگون: فقهی، سیاسی، کلامی و تاریخی به تحلیل ولایت فقیه پرداخته و به یک و یا دو رویکرد بسنده نکرده‌اند؛ چرا که این نظریه، افزون بر بُعد حقوقی و فقهی، دارای بُعد سیاسی و اجتماعی نیز هست و افزون بر خاستگاه کلامی و اعتقادی، دارای زمینه‌های تاریخی و فرهنگی معینی است. بهره‌گیری از یکی از این رویکردها و غفلت از دیگر رویکردها، سبب می‌شود که پژوهشگر، تنها به بخشی از ابعاد موضوع دست یابد، در عین حال، چنین پندارد که آن چه را به دست آورده است، همه مطلب است و کل موضوع ولایت فقیه را در بر می‌گیرد. بسیاری از پرسش‌ها، ابهام‌ها و شبهه‌ها، در این نظریه، از پیامدهای چنین رویکردی به بحث، سرچشمه می‌گیرد.

۱. مبانی و نظریه ولایت فقیه، با مبانی و انگاره‌های دین شناختی ویژه‌ای سازگاری دارد
 انگاره‌های که بدون باور و شناخت ژرف آنها، نمی‌توان در معرفت دینی به چنین نظریه‌ای
 دین شناختی دست یافت.

اگر ماهیت اسلام و آموزه‌های آن، بویژه احکام اجتماعی اسلام، به درستی و دقیق شناخته نشود، باور نظریه ولایت فقیه، شاید برای شماری از افراد، دشوار باشد. از این روی، مجله حوزه، از همان شماره‌های نخستین، روشنگری این مبانی و زیرساختها را در دستور کار خود قرار داد و از پیوند دین و سیاست، محدود نبودن قلمرو دین به مسائل فردی و عبادی، جامعیت و جاودانگی دین اسلام، تشکیل حکومت به وسیله پیامبران، مبارزات امامان معصوم (ع) در راستای تشکیل حکومت، تشکیل حکومت به وسیله پیامبر اسلام (ص)، لزوم اجرای احکام دینی، در همه زمانها و... سخن گفته و دقیق و همه‌سویه، با تکیه بر منابع و مدارک، این مقوله را از زوایای گوناگون به بوته بررسی نهاده است.^۳

انگیزه دیگری که پژوهشگران مجله حوزه را واداشته که این مقوله‌ها را در زاویه نگاه خود قرار دهند، این است که شماری از مخالفان نظام اسلامی و ولایت فقیه، از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب، همه تلاش خود را به کار گرفتند که در مبانی و زیرساختهای این نظریه، خدشه وارد سازند. از این روی، در برابر این نظریه، از قلمرو محدود دین، و محدودیت هدفها و برنامه‌های پیامبران و جدایی دین از سیاست سخن گفتند و این پندار خود را به قلم آوردند: اگر اسلام، گاه به مسائل سیاسی پرداخته، عارضی است و اصالت ندارد. ورود به مسائل سیاسی از ارزش انسان مسلمان می‌کاهد.

این کارها در شأن انسان مسلمان نیست؛ لذا پیامبران هم در این مسائل

دخالت نکردند!

ما در این بخش، ضمن روشنگری مبانی و زیرساختهای ولایت فقیه، این گونه پندارها را طرح، و به نقد و بررسی آنها پرداخته ایم. پاره‌ای از پرسشهایی که در این بخش به بوته بحث گذاشته شده به شرح زیر است:

۱. سیاست با دین چه ارتباطی دارد؟^۴

۲. شعار جدایی دین از سیاست از کجا نشأت گرفته؟ و با چه هدفها و انگیزه‌هایی پی‌گیری شده است؟^۵

۳. آیا پیامبران و اوصیای آنان از دخالت در امور سیاسی می‌پرهیختند؟^۶

۴. آیا دین محدود به تکالیف فردی و عبادی است؟^۷

۵. آیا دخالت در سیاست، با مقام معنوی پیامبران و عالمان دین سازگاری ندارد؟^۸

۶. آیا اسلام، خود، دارای یک نظام سیاسی است؟ اگر پاسخ آن مثبت است، تفاوت آن با دیگر نظامها کدام است؟^۹

۷. هدف پیامبران، بویژه پیامبر اسلام (ص) چه بوده است؟

۸. آیا آنان تنها به دنیای مردم، یا به آخرت مردم و یا به هر دو نظر داشته‌اند؟^{۱۰}

۹. آیا امامان شیعه در سیاست دخالت می‌کردند یا پیش‌تر نقش منفی داشته‌اند، چنانچه برخی پنداشته‌اند؟^{۱۱}

۱۰. آیا علی (ع) پس از رحلت پیامبر (ص) برای حکومت تلاش نکرد؟ و از قبول حکومت سرباز زد؟^{۱۲}

۱۱. آیا صلح امام حسن (ع) می‌تواند دلیل باشد بر این که حضرت، حکومت را حق الهی خود نمی‌دانسته است؟^{۱۳}

۱۲. آیا قیام امام حسین (ع) صرفاً دموکراتیک و در پی خواست مردم کوفه بود؟ و در نتیجه قیام، وظیفه شرعی او نبوده است و اگر مردم دعوت نمی‌کردند قضیه کربلا مشروع نبود؟^{۱۴}

۱۳. آیا می‌توان گفت: رد دعوت ابومسلم خراسانی از سوی امام صادق (ع)

دلیل بر آن است که حکومت حق آن بزرگوار نبوده است؟^{۱۵}

آیا پذیرفتن حکومت پیشنهادی مأمون به امام رضا (ع) دلیل این است که حکومت حق امام نبوده است؟^{۱۶}

از نگاه پژوهشگران مجله حوزه، پاسخ به پرسشهای یاد شده، پیش از طرح هرگونه بحثی در باره حکومت، نه تنها مفید و سودمند که ضروری است. مجله بر اساس همین نیاز، در مقاله‌های فراوان، نخست به پرسشهای یاد شده، پاسخ گفته است.^{۱۷}

پس از آن که، در گوناگون مقاله‌ها، ثابت شده بین دین و سیاست پیوند ناگسستنی و دخالت پیامبران، بویژه پیامبر اسلام، امامان و عالمان دین، در سیاست، امری است یقینی و بی‌شک و شبهه، بحث به این عرصه کشیده شده که آیا تشکیل حکومت دینی، ضرورت دارد؟

آیا اسلام، خود دارای نظام اجتماعی و حکومتی ویژه‌ای است و غیر آن را نمی‌پذیرد؟^{۱۸}

آیا پیامبران، بویژه پیامبر (ص) و امامان، نسبت به نظامهای طاغوتی بی‌تفاوت بوده و برای تشکیل حکومت و اداره جامعه بر اساس قوانین الهی کاری انجام نمی‌دادند؟^{۱۹}

آیا واقعه غدیر و عاشورا در راستای به حقیقت پیوستن حکومت اسلامی و نابودی حکومتهای باطل بوده و یا تنها جنبه معنوی و عرفانی داشته است.^{۲۰}

آیا تشکیل حکومت از شؤون معصوم است و تشکیل حکومت در روزگار غیبت، دخالت در قلمرو امام معصوم به شمار می‌آید؟^{۲۱}

آیا تشکیل حکومت در روزگار غیبت با انتظار فرج ناسازگار است؟^{۲۲}

آیا پیامبر اسلام تشکیل حکومت داد؟

آیا تشکیل حکومت او از سوی مردم بود، یا از سوی خداوند؟ و به دیگر

سخن، رابطه اسلام با حکومت ذاتی است یا تاریخی و...^{۲۳} این گونه بحثها و پرسشها، که در آنها از ضرورت حکومت دینی در روزگار غیبت، سخن به میان آمده و دلیلهای عقلی و نقلی آن بررسی شده است، از مبانی و زیرساختهای ولایت فقیه به شمار می آیند که پیش از بررسی زوایای حکومت اسلامی و نظریه ولایت فقیه، باید به بوته بررسی نهاده شوند.

پس از بیان ضرورت حکومت در همه روزگاران، از جمله روزگار غیبت، نخستین پرسشی که هر نظام سیاسی باید بدان پاسخ بدهد، منشأ حاکمیت و مبنای مشروعیت حاکمان است. چون حکومت از دو رکن حکومت گران و مردم، تشکیل می شود، این پرسش پیش می آید:

آیا مردم، باید از هر حاکمی یا هر دستوری پیروی کنند؟
 آیا هر شخصی و یا هر گروهی حق دارد امر و نهی کند، به کاری مردم را وادارد و از کاری باز دارد.
 حق حاکمیت از آن کیست؟

مردم، از چه کسی و با چه شرایطی، باید پیروی کنند؟
 مجله حوزه، پس از نمایاندن اهمیت بحث و مفهوم و کاربردهای مشروعیت، به دیدگاههای گوناگون متفکران و فلاسفه سیاسی درباره ملاکها و معیارهای مشروعیت اشاره کرده است و آن گاه با نقد و بررسی این دیدگاهها، معیار مشروعیت را در دو دوره حضور و غیبت بیان کرده است.

در این نگرش، در روزگار حضور، این حق از آن پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) است و در روزگار غیبت، از آن فقیهان شایسته و برخوردار از ویژگیهای لازم. ملاک مشروعیت فقیهان برای اداره جامعه، نصب عام است. بیش تر فقهای شیعه، از روزگار شیخ مفید تا عصر حاضر، بر این باورند.

هرگز، نظریه‌ها و فرائدهای گوناگون در باب حکومت و دولت شیعی مطرح نبوده است، تا کسی بگوید: چون در فقه شیعه، نظریه‌های گوناگون در باب دولت مطرح است، نمی‌توان در بحث مشروعیت، دیدگاه واحدی ارائه داد.^{۲۵} آن چه به عنوان نظریه یاد شده، یا به همان نظریه مشهور و رایج: «ولایت انتصابی فقیه» برمی‌گردد و یا نظریه‌ای است که از باب بدیل حکومت دینی، در زمانی ویژه ارائه شده است. همانند: نظریه حکومت مشروطه سلطنتی در روزگار مشروطیت.^{۲۶} یا این که نظریه‌های جدیدی هستند که پیش از انقلاب اسلامی و یا پس از آن مطرح شده و پیشینه چندانی ندارند. حتی پاره‌ای از همین نظریه‌ها، با توجه به اصالت اندیشه ولایت فقیه و ضرورت اجرایی شدن آن، ارائه شده‌اند و با مشروعیت الهی نیز ناسازگار نیستند. از باب نمونه: ولایت شورای فقیهان، گزینش و انتخاب یکی از فقیهان دارای شرایط و یا ولایت فقیه اعلم، در این راستا ارائه شده است.

پاره‌ای از نظریه‌ها در باب دولت شیعی، نظریه بافی است و ناسازگار با ماهیت آموزه‌های شیعی و نمی‌توان از آنها به عنوان نظریه دولت در فقه شیعه یاد کرد. از باب نمونه: سخن کسانی که حکومت معصومان را نیز به انتخاب دانسته و انتصاب را در آن مردود می‌دانند،^{۲۷} نمی‌تواند به عنوان یک نظریه شیعی مطرح باشد؛ چرا که با مبانی کلامی و فقهی شیعه و ماهیت تشیع ناسازگاری دارد.

در این باب، مجله حوزه با عرضه کردن مقاله‌هایی، به تفاوت‌های اساسی مشروعیت الهی در نظام ولایت فقیه، با مشروعیت الهی در مغرب زمین، اشاره کرده و از حق نظارت همگانی، حاکمیت ملی، شرایط ولایت فقیه و... بحث به میان آورده و به پاره‌ای از پرسشها و شبهه‌ها پاسخ گفته است.

از باب نمونه:

پاره‌ای از نظریه‌ها در باب دولت شیعی، نظریه‌بافی است و ناسازگار با ماهیت آموزه‌های شیعی و نمی‌توان از آنها به عنوان نظریه دولت در فقه شیعه یاد کرد. از باب نمونه: سخن کسانی که حکومت معصومان را نیز به انتخاب دانسته و انتصاب را در آن مردود می‌دانند، نمی‌تواند به عنوان یک نظریه شیعی مطرح باشد؛ چرا که با مبانی کلامی و فقهی شیعه و ماهیت تشیع ناسازگاری دارد.

مشروعیت حکومت از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ آیا آرای مردم مشروعیت‌آور است؟

آیا ولایت فقیهان، به معنای نصب آنان از سوی امام معصوم (ع) است، یا به معنای بیان ویژگی‌های آنان، و مردم باید از میان کسانی که ویژگی‌های لازم را دارند، یکی را برگزینند؟

بنابر دیدگاه مشروعیت الهی و نصب، رأی و نظر مردم چه جایگاهی دارد؟

اگر در حاکمیت فقیهان، رأی و نظر مردم دخالت داشته باشد، آیا ولایت و حکومت فقیه، تنها با انتخاب مردم، مشروعیت می‌یابد؟ آیا فقیهی که با رأی مردم برگزیده شد، با استفاده از رأی مردم، می‌تواند در همه زوایای حکومت دخالت کند و یا او تنها وکیل مردم است و در قلمروی که مردم به او وکالت داده‌اند، می‌تواند دخالت کند؟

آیا حکومت حاکمان منصوب از سوی ولی فقیه، همانند حاکمان منصوب از سوی معصومان از مشروعیت برخوردار است.^{۲۸}

درباره مشروعیت حکومت از دیدگاه امام خمینی و شماری دیگر از

عالمان و فقیهان اسلامی، مباحثی مطرح شده است^{۲۹} که اگر بخواهیم در این باره سخن بگوییم، بحث به درازا می کشد.

۳. پیشینه ولایت فقیه سخن از پیشینه ولایت فقیه، از آن جهت ضرورت دارد که پس از انقلاب اسلامی، اظهارنظرها و داوریهای غیردقیق، ناهمگون و متناقضی از آن ارائه شده است.

شماری از نویسندگان داخلی و خارجی پنداشته اند: در منابع دینی و آثار فقهای بزرگ از ولایت فقیه خبر و اثری نیست.

برخی گفته اند: ولایت فقیه، مسأله‌ای نوپیدا است و برای نخستین بار، از سوی مرحوم نراقی، مطرح شده است.

شماری آن را از ابتکارها و نوآوریهای امام خمینی شمرده اند.^{۳۰} مجله حوزه، با ارائه شواهد و مدارک کافی، به روشنی ثابت کرد: ولایت فقیه، ریشه در اعماق فقه اسلامی دارد. اصولاً فقه شیعی در بابهای گوناگون، براساس ولایت فقیه شکل گرفته است، تا جایی که شماری از فقهای بزرگ شیعه، از آن به عنوان ضروری فقه شیعه و ضروری مذهب، بلکه به عنوان یکی از اصول تشیع یاد کرده اند.^{۳۱}

افزون بر این، شماری از برجسته ترین شاگردان شیخ مفید: چون: سید مرتضی، سید رضی و... براساس همین اصل، در قلمرو فرمانروایی القادر بالله و بهاءالدوله دیلمی، پست حکومتی پذیرفته اند؛ اما برابر عقیده و مرام خود، به نیابت از امام معصوم (ع) عمل می کردند.^{۳۲}

در روزگار صفویه و قاجار نیز، این شیوه معمول بوده است.^{۳۳} برابر همین اصل، علمای بزرگ به عرصه می آمده و در حکومت نقش می آفریده اند. اما این که در دوره‌هایی به این نظریه پرداخته نشده، یا کم تر به آن

دامن زده شده است، باید روی شرایط حاکم بر آن زمانها و مکانها درنگ ورزید، تا به درستی علت آن را دریافت. با بررسی دقیق تاریخ، پاسخ روشن این مسأله به دست خواهد آمد.

در مثل، در روزگار صفویه و قاجاربه، چون تا حدودی فضای سیاسی کشور، برای طرح اندیشه‌های سیاسی شیعه باز بوده است، فقیهان در بحثها به این ساحت وارد شده و به تئوری ولایت فقیه بیش تر و مشروح تر پرداخته اند.

رواج این اندیشه در آن روزگاران در میان شیعیان، به گونه‌ای بوده است که شماری از تحلیل‌گران و جهانگردان خارجی در لابه‌لای یادداشتهای خود، از شهرت و رواج این اندیشه سخن گفته اند. حتی شماری از آنان یادآور شده‌اند:

«برتابیدن این سخن برای بعضی از شاهان صفوی و پیرامونیان آنان، سخت دشوار بوده است. ولی از ترس مردم، ناگزیر خود را به این دیدگاه شیعی پای بند نشان می‌داده‌اند.»

انگلبرت کمپفر، جهانگرد و نویسنده آلمانی، که در زمان شاه سلیمان صفوی در ایران به سر می‌برده و همچنین شاردن، که از جهانگردان بنام همان روزگار به شمار می‌آید، از رواج این اندیشه در میان مردم سخن به میان آورده و نوشته‌اند:

«شاهان صفوی نیز به این دیدگاه شیعی توجه داشته‌اند، تا جایی که شماری از آنان مشروع بودن حکومت خود را به تأیید مجتهدان می‌دانسته‌اند.»^{۳۴}

۴. قلمرو ولایت فقیه، از مقوله‌ها و مسائلی است که گستردگی یا محدود بودن آن، هر یک به گونه و طرزى، در حوزه شریعت، آثاری را برجای می‌نهد. این مقوله می‌تواند ترسیم‌کننده و انعطاف‌دینی در برابر نیازها و مصالح اجتماعی

باشد. از این روی، مجله حوزه به این مقوله اهمیت بیش تری داده و به مناسبت‌های گوناگون، از آن بحث کرده و به شبهه‌هایی که در این باب طرح شده، با شرح بیش تری پاسخ گفته است.

بیش تر فقهای شیعه، قلمرو ولایت فقیه را گسترده می‌دانند و با طرح نیابت و وراثت فقیه از معصومان، بر این باورند که در هر موردی که آنان ولایت داشته‌اند، ولی فقیه و حاکم اسلامی نیز، در روزگار غیبت ولایت دارد. این دیدگاه، در میان فقهای شیعه مشهور است، تا جایی که بسیاری از آنان، از جمله: محقق کرکی، مقدس اردبیلی، ملا احمد نراقی، صاحب جواهر و... بر آن ادعای اجماع کرده‌اند.^{۳۵} صرف نظر از این که اجماع در این جا می‌تواند به عنوان یک دلیل مستقل، به کار آید، یا خیر، ولی این نکته را به خوبی ثابت می‌کند: ولایت فقیه و گسترده بودن قلمرو آن، اصلی است مورد پذیرش بسیاری از فقیهان پیشین و از مسلمات و ضروریات فقه شیعه، به گونه‌ای که می‌توان گفت: فقه شیعه، در مسائل حکومتی، بر مبنای ولایت عامه فقیه، شکل گرفته است. این نگرش، در مقوله‌ها و موضوعهایی چون: قضاوت، اجرای حدود، زکات، خمس، نماز عیدین، نماز جمعه و حسبه و مسائل گوناگون اجتماعی، به روشنی دیده می‌شود.

فقیهان شیعه از اختیارات حکومتی فقیه به عنوان «نیابت عامه»، یا «ولایت عامه» و یا «ولایت مطلقه» یاد کرده‌اند. گاه، بدون این که از این اصطلاحات استفاده کنند، ولایت فقیه را در قلمرو اختیارات حکومتی، همانند پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) دانسته‌اند. بنابراین واژه «مطلقه» اشاره به قلمرو اختیارات حکومتی فقیه است. از این زاویه و با این تعریف، تفسیرهای مبهم و نادرستی که از ولایت مطلقه فقیه شده است، در مجله حوزه طرح و به نقد و بررسی آنها پرداخته شده است.^{۳۶}

الف. مقایسه ولایت مطلقه فقیه، با حکومت مطلقه، نادرست دانسته شده و آمده است:

ولایت مطلقه، هیچ سنخیتی با حکومت مطلقه، ندارد. بین آن دو، تفاوت‌های اساسی بسیاری وجود دارد. در این بررسی، فرقه‌ها و ناسانیهای این دو حکومت، به روشنی بیان شده است.

ب. تفسیر ولایت مطلقه، به چیرگی و دست‌اندازی در امور شخصی مردم و دخالت در زندگی خصوصی آنان، نادرست است. هیچ فقیهی، چنین تفسیری از ولایت مطلقه نکرده است.

ج. ولایت فقیه، به مقام تشریح ارتباطی ندارد، تا به کار بستن و اعمال ولایت در جاهایی، گونه‌ای تشریح و قانونگذاری، انگاشته شود. پیش داشتن احکام حکومتی بر احکام اولیه در جاهایی، به معنای نسخ و یا تغییر احکام شرعی از سوی ولی فقیه نیست؛ بلکه دستور به توقف اجرای مهم، به سبب تراحم با یک حکم شرعی اهم است. این کار، در مرحله اجرای احکام صورت می‌گیرد. بنابراین، نه تشریح است و نه فوق شریعت، عمل کردن.

د. ولی فقیه، در صدور حکم حکومتی، به گونه‌ای مستقیم و یا غیر مستقیم، به اصول و مبانی شریعت و همچنین به مصالح اسلام و مسلمانان نظر دارد. امام خمینی در نامه‌ای به مقام معظم رهبری، آیت‌الله خامنه‌ای، که در آن زمان، پست ریاست جمهوری را بر عهده داشت، نوشت:

«اگر اختیارات حکومت، در چارچوب احکام فرعی الهی است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام (ص) یک پدیده بی‌معنی و محتوا باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن، که هیچ‌کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد. مثلاً خیابان‌کشی‌ها، که مستلزم تصرف در منزلی است و یا حریم آن

است، در چارچوب احکام فرعیه نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نوع کالا، وضع احتکار، در غیر دو سه مورد گمرکات و مالیات... و صدها امثال آن، که از اختیارات دولت است، بنابر تفسیر شما خارج است. و صدها امثال اینها. باید عرض کنم: حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله، صلی الله علیه وآله وسلم، است. یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه...»^{۳۷}

از این چشم انداز و با این تقریر و نگاه و تفسیر، صدور حکم حکومتی، در گرو وجود مصلحت اسلام و نظام اسلامی و مصالح امت اسلامی است. بر این اساس، حاکم اسلامی می‌تواند حکم صادر کند، هر چند عسر و حرج و اضطراب و عناوین ثانوی در کار نباشد. هـ. ولی فقیه در مسائل شخصی با دیگران تفاوتی ندارد. او نیز، همانند دیگران، باید در چهارچوب قانون حرکت کند و پیرو قانون باشد؛ اما در به کار بستن ولایت، بی گمان، مبنای اصلی، نگهداشت قانون اساسی است. زیرا خاستگاه آن شریعت اسلامی است. مصلحت سنجیهای ولی فقیه نیز، با توجه به ولایت مطلقه که در قانون اساسی آمده، قانون مند است و فوق قانون به شمار نمی‌آید.

و. با ثابت کردن ولایت برای فقیه، هیچ گاه او در ردیف پیامبر (ص) و یا امامان معصوم (ع) قرار نمی‌گیرد. یا از ولایت خاصی که نبی و معصوم، چه بسا برخوردار باشد، ولی فقیه برخوردار نیست. بلکه اختیارات حکومتی ولی فقیه در امور حکومتی، بسان نبی و امام است. ز. اختیارات ولی فقیه، مطلق است، نه اختیارات نظام جمهوری اسلامی

ایران! شماری بر این پندارند که اختیارات نظام جمهوری اسلامی، مطلق است، نه ولی فقیه. این سخن سست و پنداری بیش نیست. ح. نظریه ولایت مطلقه فقیه، نظریه جدیدی نیست که از سوی امام خمینی مطرح شده باشد. آن گونه که کسانی پنداشته‌اند. به پندار اینان، قید «مطلقه» تفاوت جوهری نظریه امام خمینی را با دیگران نشان می‌دهد. این سخن درست نیست. زیرا بسیاری از فقهای شیعه، همین ایده را داشته‌اند. از باب نمونه: محقق کرکی، محقق اردبیلی، صاحب جواهر، نراقی... این دیدگاه را پذیرفته‌اند و از آن با عنوانهایی، چون: «نیابت فقیه»، «ولایت عامه فقیه» و «ولایت مطلقه فقیه» یاد کرده‌اند. و دیگرانی، هم «ولایت مطلقه» به کار برده و هم از دیگر واژه‌ها بهره برده‌اند.

و روشن شد: در فرهنگ اسلامی، ولی فقیه، شرایط علمی و عملی بسیاری را لازم دارد. افزون بر این، در به کار بستن ولایت نیز، باید از ویژگیها و شرایطی برخوردار باشد، از جمله: پای بندی دقیق و همه سویه به معیارها و آیینهای اسلامی و توجه به مصالح اسلام و مسلمانان در همه حرکتهای و برنامه‌ها و دستورها. در نتیجه، می‌توان گفت: ولایت مطلقه فقیه، مشروط‌ترین و مقیدترین نوع حکومت، در پای بندی ولی و حاکم به ترازها و رعایت حقوق مردم است. و از سوی دیگر، کارآمدترین نوع حکومت برای حل دشواریها، گرفتاریها و بازگشایی گره‌های حکومتی و مردم به شمار می‌آید.

مجله حوزه، برای این که اندیشه‌های سیاسی فقیهان شیعه، از گزند تحریف‌گران در امان بمانند، به تلاش گسترده‌ای دست زد و با تکیه بر اسناد و مدارک، در عرصه‌های گوناگون، دست تحریف‌گران را رو کرد. برخی از قلم به دستهای سیاسی، که برای اندیشه‌ها و دیدگاه‌های سست خود، تکیه‌گاهی

یابندن دقیق

های سیاسی

فقیهان شیعه

از این ناموران می جویند، دیدگاه‌هایی را به شماری از فقهای بزرگ، از جمله، نائینی، شیخ فضل‌الله نوری، میرزای شیرازی، و بویژه امام خمینی نسبت داده و در نوشته‌ها و آثار خود، بازتاب داده‌اند که مجله با شناسایی آنان، چهره‌شان را نمایاند و از ترفند خطرناکی که در پیش گرفته بودند، پرده برداشت.

از باب نمونه، در ویژه‌نامه میرزای نائینی، پاره‌ای از نسبت‌ها از ساحت فکری او زدوده شد. از جمله، برخلاف تلاش‌های سازمان یافته و برنامه‌ریزی شده در ناباور نمایاندن وی به ولایت فقیه، در این ویژه‌نامه ثابت شد:

«نائینی در زمان غیبت، ولایت فقیه را حکومتی شایسته می‌داند و حکومت مشروطه را در دوران مشروطه خواهی ملت ایران، چون از ستم کم‌تری نسبت به حکومت استبدادی قاجار برخوردار بود، مطلوب می‌دانست. نه این که حکومت مشروطه را حکومتی هر جهت مطلوب و سازگار با شرع. به دیگر سخن، وی بر این باور بوده است: در روزگاری که به حقیقت پیوستن و پیاده شدن نظریه ایده‌آل امکان ندارد، حکومت مشروطه، حکومت قدر مقدور و میسر است و می‌تواند در آن شرایط، جایگزین نظریه مطلوب باشد.»^{۳۸}

ثبات و تحول در اندیشه امام: کسانی از اهل قلم، چند نظریه در باب ولایت فقیه، به ایشان نسبت داده که بیان‌گر دگرگونی رأی ایشان در برهه‌های گوناگون است. مجله حوزه در این باب به روشنگری پرداخته و ثابت کرده: در جوهر و گوهر، چهارچوب و اصول دیدگاه‌های امام دگرگونی رخ نداده و آن چه به پندار این آقایان، دگرگونی می‌نماد، چیزهایی است که در مرحله اجرا روی داده که طبیعی هر نظریه‌ای است. اما دگرگونی در اصل نظریه و محورهای اصلی آن، به هیچ روی، روی نداده است. اگر ما به شیوه‌ای جامع به آثار و سخنان امام نگاه کنیم، خواهیم دریافت، سخنان ایشان در باب ولایت فقیه، از

یک نظم و نسق روشنی پیروی می‌کند. ۳۹

رویکردهای گزینشی و سیاسی به اندیشه‌های سیاسی شهید مطهری نیز از پدیده‌های ضد فرهنگی و غیر علمی در برخورد با اندیشه‌ها و دیدگاه‌هاست که فضای فرهنگی و علمی جامعه علمی ما را آلوده است. صاحبان این رویکرد، تلاش کرده‌اند، دیدگاه‌های سیاسی و حکومتی شهید مطهری را با دیدگاه‌های غیر اصولی و غیر کارشناسانه و ناستوار و از هم گسیخته خود، هماهنگ جلوه بدهند. گروهی نظریه قرارداد اجتماعی و دموکراسی، گروه دیگر دیدگاه وکالت، و یا «نظارت» فقیه را به ایشان نسبت داده‌اند.

مجله حوزه با نقد و بررسی این رویکردها و نشان دادن جای جای انحراف و کژی آنها، موضع واقعی شهید مطهری را به حقیقت جویان نمایانده است. ۴۰

نظام جمهوری اسلامی ایران، نخستین تجربه اجرایی است در به حقیقت پیوستن نظریه ولایت فقیه و اولین گام این نظریه در رویارویی با واقعیت‌های عینی جامعه. این رویارویی و به عبارتی، درآمیختگی، سبب گسترش کمی و کیفی مباحث و گزاره‌های این نظریه شد و بحث‌ها و گفت‌وگوهای در این عرصه پیش آمد که پیش از آن، سابقه نداشت. بحث‌هایی چون: ولایت فقیه و حاکمیت ملی، ولایت فقیه و دموکراسی، ولایت فقیه و تفکیک قوا، چگونگی پیوند ولی فقیه با قوای سه‌گانه، رابطه فقیه حاکم با دیگر فقیهان، شرایط ولی فقیه: فقاہت، مرجعیت، اعلمیت، بینش سیاسی، مدیریت و....

خبرگان قانون اساسی، از نخستین کسانی بودند که بحث‌های یاد شده را مطرح کردند و در جهت اجرایی و عملیاتی کردن نظریه ولایت فقیه گام برداشتند.

مجله حوزه، این تلاش و کوشش را در چند مقاله بازتاب داده و به تفسیر

۴. شیوه

نظریه

بت فقیه

مجله حوزه، برای این که اندیشه‌های سیاسی فقیهان شیعه، از گزند تحریف‌گران در امان بمانند، به تلاش گسترده‌ای دست زد و با تکیه بر اسناد و مدارک، در عرصه‌های گوناگون، دست تحریف‌گران را رو کرد. برخی از قلم به دستهای سیاسی، که برای اندیشه‌ها و دیدگاه‌های سست خود، تکیه‌گاهی از این ناموران می‌جویند، دیدگاه‌هایی را به شماری از فقهای بزرگ، از جمله، نائینی، شیخ فضل‌الله نوری، میرزای شیرازی، و بویژه امام خمینی نسبت داده و در نوشته‌ها و آثار خود، بازتاب داده‌اند که مجله با شناسایی آنان، چهره‌شان را نمایاند و از ترفند خطرناکی که در پیش گرفته بودند، پرده برداشت.

و تحلیل آن پرداخته است. براساس آن چه در این مقاله‌ها بازتاب یافته، انعطاف‌پذیری این نظریه در برخورد با واقعیت‌های عینی بسیار بالاست؛ چرا که براساس مبانی ولایت فقیه، مهم این است که ولی فقیه، یا خود متصدی کارهای حکومتی شود و یا بر آنها نظارت دقیق و همه‌سویه داشته باشد و به گونه مستقیم و یا غیرمستقیم، کارهای حکومتی با اجازه او، انجام بگیرد. از باب نمونه: اصل تفکیک قوا، حاکمیت ملی و... در فلسفه سیاسی روزگار ما، مدافعان ولایت فقیه را در برابر این پرسش قرار داد:

آیا این اصول، با ولایت فقیه سازگاری دارند یا خیر؟

مخالفان ولایت فقیه، به تلاش برخاستند ناسازگاری آنها را بنمایانند، تا از این راه، اصل ولایت فقیه را سست کنند، ولی مدافعان ولایت فقیه، از زوایای گوناگون به سازگاری این اصول با یکدیگر اشاره کرده و به این شبهه‌ها پاسخ گفتند که به اجمال به آن اشاره می‌کنیم: در گذشته بیش‌تر حکومت‌های بشری و همچنین در صدر اسلام، تشکیلات حکومتی، بر اصل تمرکز قوا استوار بود. در حکومت پیامبر اسلام (ص) و پس از آن حضرت، اقتدار قانونی از رهبر آغاز و به او ختم می‌شد. ولی در روزگار ما، بر اثر دگرگونی‌هایی که در

اداره کشور و جامعه، پیش آمده، تفکیک قوا، نظریه‌ای است پذیرفته شده. خبرگان قانون اساسی از بُعد مشروعیت و تعدد قوا در نظام حکومتی اسلام، به بحث نشستند و سرانجام، بر اساس همان مبنایی که اشاره شد، این اصل به تصویب رسید که:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران، عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه، قوه قضائیه، که زیر نظر ولایت امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون، اعمال می‌گردند.»^{۴۱}

خبرگان قانون اساسی، مشروعیت و تعدد قوا را پذیرفتند و پیوند آن را با ولی فقیه، با جمله: «زیر نظر ولایت امر و امامت امت» برقرار کردند و با جمله: «بر طبق اصول آینده» به نوع و چگونگی اعمال این ولایت، که در مجله به شرح آمده است،^{۴۲} اشاره کردند.

و درباره چگونگی پیوند ولایت فقیه، با حاکمیت ملی نیز، از زوایای گوناگون به بحث پرداختند و سازگار بودن آن را با ولایت فقیه به اثبات رساندند. شهید بهشتی در مقام پاسخ به کسانی که بین ولایت فقیه و حاکمیت ملی، ناسازگاری می‌انگاشتند، گفت:

«جامعه‌ها و نظامهای اجتماعی بر دو گونه‌اند: برخی فقط بر یک

اصل متکی هستند و آن عبارت است از: آرای مردم، بدون هیچ

قید و شرط. در این گونه حکومتها، حکومت یک مبنی بیش‌تر

ندارد و آن آرای مردم است. در این جوامع، رهبران و

حکومت، ناچارند مطابق میل عمومی، قانون وضع کنند؛ اما

جامعه‌های دیگری هستند که ایدئولوژیک یا مکتبی به شمار

می‌آیند. یعنی جامعه‌هایی که مردم، پیش از هر چیز، مکتبی را

انتخاب کرده‌اند. انتخاب مکتب، آزادانه صورت گرفته است؛

ولی با این انتخاب اول، انتخابهای بعدی را در چارچوب مکتب محدود کرده‌اند. به این جامعه‌ها، جوامع و نظامهای مکتبی یا ایدئولوژیک می‌گویند و جمهوری اسلامی، یک نظام مکتبی است؛ چون ملت ما، در رفراندوم اول، جمهوری اسلامی را انتخاب کرد و با این انتخاب، چارچوب نظام حکومتی خودش را تعیین کرد و در محدوده قواعد اسلام، حکومت، بر عهده رهبر آگاه و اسلام‌شناس و فقیه است.^{۴۳}

شهید دستغیب و شهید آیت‌نیز، از زاویه‌ای دیگر، به سازگاری اصل ولایت فقیه با حاکمیت ملی اشاره کردند.^{۴۴}

رابطه فقیه حاکم با دیگر فقها: نظریه ولایت فقیه، پیش از انقلاب اسلامی، بیش‌تر با این تصویر رواج داشت که هر فقیه، به عنوان فقاهت، از شوون ولایت برخوردار است. به ولایت، از زاویه‌ای شخصی و تجزیه‌ای نگریسته می‌شد؛ ولی پس از انقلاب اسلامی، به هنگام تدوین قانون اساسی، خبرگان قانون اساسی، با پذیرش اصل ولایت فقیه، با این پرسش روبه‌رو شدند که آیا می‌توان برای هر فقیهی، چنین شأن و حقی قائل شد؟

شماری از خبرگان برای حل این مسأله، شورای رهبری مراجع را طرح کردند و پس از گفت‌وگوهای بسیار، این دریافت پذیرفته شد که نظام ولایت، با همه شؤونات آن، در اختیار ولی فقیه است و مراجع دیگر، از راه اذن عام و یا خاص رهبری، به قضاوت و یا اعمال ولایت خواهند پرداخت.

هرچند در بینش سنتی نیز، راه‌هایی برای حل این مشکل مطرح شده بود، از جمله این که با اعمال ولایت متقدم، نوبت به ولایت متأخر نمی‌رسد. اما آن شیوه، بیش‌تر موردی و تجزیه‌ای با مسائل برخورد می‌کرد. اما خبرگان قانون اساسی، به تئوری ولایت فقیه، در قالب اداره حکومت نگریست و در نتیجه

همه شوژن ولایت، تنها برای فقیه حاکم فرض شد.^{۴۵} نکته درخور یادآوری در این بخش این است که: در هر یک از مقوله‌های یاد شده، پرسشها و زوایای دیگری نیز مطرح است که، پاره‌ای از آنها، در مجله حوزه، به‌بوته بررسی نهاده شده است. امید آن که پژوهشگران زوایای این مباحث را بیش‌تر بکاوند و در معرض دید جویندگان قرار دهند. موارد فوق که از باب نمونه به آنها اشاره کردیم، بیانگر این است که: نظریه ولایت فقیه در برخورد با واقعیتها، تا جایی که به اصول و مبانی آن خدشه‌ای وارد نشود، از انعطاف زیادی برخوردار است. این یکی از نکته‌های قوت این نظریه است که به کارآمدی و توانایی آن انجامیده و در آینده نیز ژرفا و کمال بیش‌تر آن را موجب خواهد شد.

حوزه و امروز سرنوشت اسلام و حوزه‌های علمیه، با نظام اسلامی ایران گره خورده است. **م ولایتی** امام خمینی بارها، این حقیقت را به حوزویان گوشزد کرده است که اگر گرفتاریها و نیازهای نظام را جدی نگیریم، بر اثر سستی و سهل‌انگاری ما، دشمنان قدرت بایند و نظام اسلامی را به زانو درآورند، سرنوشت شومی خواهیم داشت که:

«نه روحانی می‌گذارند باقی بماند و نه اسلام»^{۴۶}

به‌باور امام، حوزه و حکومت دو نهادند که یکدیگر را کامل می‌کنند. حوزه دستگاه متفکر و اندیشه‌گر و نظریه‌پرداز است و حکومت، دستگاه اجرا و عامل.

حوزه، بدون ابزار حکومت، نمی‌تواند رسالت علمی عملی خود را به درستی انجام دهد و حکومت اسلامی نیز، جز در پرتو حوزه و پشتیبانی فکری و علمی آن نمی‌تواند به هدفهای اسلامی الهی خود برسد. حکومت، آن‌گاه هویت دینی و اسلامی می‌یابد که در اجرا و عملکرد، از قلمرو شریعت پابرون

نگذارد و سرنیچد و حوزه نیز وقتی می تواند هویت اصلی خویش را بازیابد که همسو با همه تلاشهایش در عرصه تفکر دینی، به منظور پیاده شدن هدفها و احکام اجتماعی دینی، نیازهای نظام اسلامی را برآورده و پاسخ گوید.

نیازهای نظام، که حوزه باید پاسخ گوی آن باشد، بر دو گونه است: ۴۷
 ۱. نیازهایی که از هویت دینی و اسلامی نظام برمی آید و بود و هست نظام به آنها بستگی دارد.

۲. اموری که نظام برای ماندگاری و پویایی خود به آنها نیاز دارد. این نیازهای دوگانه نظام، به شرح، در مقاله های گوناگون مجله حوزه آمده است. از جمله در یکی از مقاله ها می خوانیم:

در بُعد نخست، جمهوری اسلامی نظامی است که با الهام از اسلام و آرمانهای حیات بخش آن، شکل گرفته است. انتظار مردم، همان گونه که امام، به آن تأکید می ورزید و در اصل چهارم قانون اساسی بازتاب یافته، آن است که:

نظام، بر مبانی و اصول دینی حرکت کند و برابر آموزه های و رهنمودهای دینی اداره شود. عملکردها و سیاستهای خرد و کلان نظام، در همه عرصه ها و زمینه ها، باید برگرفته از اسلام و آموزه های آن باشد. حرکت نظام، در این

چهارچوب زمانی ممکن می شود که نظام از دستاوردهای علمی و فقهی حوزه بهره برد و حوزه نیز، تعهد و وظیفه خود را در تبیین و تدوین مبانی تئوریک سیاستها، قانونها و دیگر نیازهای نظام اسلامی انجام دهد. نظام اسلامی، گاه در

زمینه پیاده کردن قانونها و آیینهای دینی، با تنگناهایی رو به رو می شود که نیاز به بررسی علمی و فقهی دامنه دار، برای بیرون رفت از این گونه تنگناهاست. یا گزاره های نوپیدا، که حکم فقهی درباره آنها وجود ندارد، نظام را

وامی دارد که به چاره جویی بپردازد. روشن است که نظام اسلامی، چاره کار

را در رجوع به حوزه می‌داند در چنین موردهایی حوزه وظیفه دارد که با بررسی علمی و فقهی، برای موضوعات نوپیدا، حکم فقهی بیابد. یا پاره‌ای از موضوعها که به خاطر دگرگونیهای پدید آمده نیاز است که نگرش و اجتهادی نو درباره آن موضوعها انجام بگیرد که حوزه علمیه باید با نگاه و اجتهاد نو موضوعهای کهنه را به چرخه زندگی وارد کند. امام خمینی، در حل این مسائل، بسیار تلاش کرد و از حوزویان نیز خواست، نه تنها برای حل این مسائل به تلاش برخیزند و نظام را یاری دهند که مسائل آینده نظام را نیز شناسایی و به بحث بگذارند:

«حوزه‌ها و روحانیت، باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را، همیشه، در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مہیای عکس العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم، در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشر، برای حل مشکلات خود، به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام، از هم اکنون باید برای این موضوع فکری بکنند.»^{۴۸}

امام خمینی، پاسخ‌گویی و حل این تنگناها، را در گرو توجه به اموری، از جمله اهمیت دادن به نقش زمان و مکان در استنباط، مصلحت نظام، احکام حکومتی و... می‌دانست.^{۴۹}

مجله حوزه، این فراز مهم از سخن امام را که ژرفای دیدگاه و نظریه ایشان را می‌نمایاند، در مقاله‌هایی چون: مکتب و مصلحت، مصلحت نظام، قلمرو حکم و فتوا، پویایی درونی فقه، امام، حوزه و نیازهای نظام، سایه طوبی و... به بوته بررسی نهاد و ریشه‌ها و بنیادها و مبانی این دیدگاه را به روشنی بیان کرد.

در این مقاله‌ها به گونه‌ای از دغدغه‌های امام خمینی سخن به میان آمده است. دغدغه‌های عالمی روشن و فرزانه که آینده را در آینه امروز می‌دید و نیز به پاره‌ای از شیوه‌ها که چه بسا، حوزه‌های علمیه را در گذر از تنگناهای فقهی و حکم مسائل نوپیدا به کار آیند اشاره شده است. به گونه روشن، در مقاله‌های یاد شده، بر چند مطلب اساسی و مهم تأکید شده است، از جمله:

۱. حوزه علمیه و تغذیه حکومت: اسلامیت نظام، ایجاب می‌کند که: نظام اسلامی به یک مرکز نیرومند دینی، فقهی متکی باشد و آن مرکز، با اجتهادی روزآمد، به نیازهای حکومت پاسخ بگوید و بازدارنده‌ها را از سر راه نظام بردارد. حوزه‌های علمیه، در روزگار پیشین، به جهت برکنار بودن از صحنه حکومت، بیش‌تر در دایره رفتار فردی و عبادی گسترش یافته است و این کمبود و گسترش نیافتن فقه در دیگر حوزه‌ها، هرچه زودتر باید جبران شود. امروزه، حوزه‌های علمیه، باید به گونه‌ای دانشهای مورد نیاز را در کانون مطالعه و بررسی قرار بدهند و پژوهشگران به گونه‌ای پرورش یابند که بتوانند نظام اسلامی را تغذیه فکری و علمی بکنند. همراه شدن فقه و دستگاه اجتهاد با نیازهای نظام و پرسشهای نوپیدای جوامع، از موضوعات استراتژیک حوزه‌های علمیه است.

۲. نیاز به اجتهاد اثرگذار و کارآمد: اگر حوزه‌های دینی، خواهان حکومتی دینی در همه ابعاد هستند، باید به مقوله اجتهاد و شرایط آن، بویژه در دنیای امروز، بیش‌تر اهمیت بدهند، راه‌های کارآمدسازی آن را بشناسند. تنها در این صورت است که می‌توانند اسلام و نظام اسلامی را به عنوان دین و نظامی کارآمد به دنیا نشان دهند. از عنصر زمان و مکان و بسیاری از دیگر عوامل نباید در کارآمدی اجتهاد غفلت کرد.

امام خمینی، در این عرصه و ساحت، هوشیارانه می‌اندیشد. در باب اجتهاد و فتوا، به نکته‌ها و عنصرهایی اشاره کرد که پیش از ایشان، روی آن نکته‌ها کسی دقیق نمی‌شد و حسابی برای آنها نمی‌گشود. ایشان عنصر زمان و مکان را در اجتهاد و فتوا دخیل دانست و به روشنی ابراز داشت: بدون شناخت زمان و مکان و دیگر عنصرهای دخیل در فتوا، همچون: آگاهی از جامعه و مکاتب و مذاهب، کسی حق فتوا، بویژه در مسائل اجتماعی را ندارد.

هرچند عنصر زمان و مکان در احکام فردی هم به گونه‌ای محدود، وجود دارد؛ اما با نقش و دخالت آن در محدوده روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی قابل مقایسه نیست؛ چرا که احکام اجتماعی اسلام، در جاری زمان، بر اثر تغییر شرایط و مقتضیات زمان، بیش از احکام فردی، در معرض دگرگونی قرار می‌گیرند. توجه به این مقوله نقش مهمی در ساماندهی بستگی و پیوند انسانها و جامعه‌ها و چگونگی رابطه انسان با طبیعت دارد و نیز نقش اساسی در پاسخ‌گویی و توان‌مندسازی سیستم قانونگذاری اسلام.

۳. توجه به مسائل نوپیدا: پاسخ‌گویی به مسائل نوپیدا مهم‌ترین فلسفه وجودی اجتهاد است. پاسخ‌گویی حوزه به نیازهای داخلی و خارجی، بر این پایه استوار است که حوزه در مرحله نخست، حوادث واقعه و مسائل نوپیدا را خوب بشناسد و در برابر سازی، احکام الهی بر آنها همه‌توان خود را به کار گیرد. امام خمینی در حیات پر بار خود به بسیاری از این دست مسائل، مانند: حضور زنان در اجتماع، موسیقی، شطرنج و... پاسخ‌گفت و با پاسخهای کوتاه، نیازهای بزرگ را برآورد و گره‌های دشوار را گشود. و نیک خواهانه به موردهایی اشاره کرد که بایسته است جامعه علمی و حوزه‌های دینی و اهل دانش بدانها پاسخ گویند که نیاز امروز و فردای نظام و جامعه اسلامی است:

و پس از برشماری مسائل مورد ابتلا و نیاز، نوشت:

«همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسأله مورد ابتلای مردم و حکومت است که... فقهای امروز، باید برای آن فکری بنمایند.»^{۴۹} بایسته است که حوزه‌های دینی، برای پاسخ‌گویی به مقوله‌های پیشنهادی امام، و همچنین برای پاسخ‌گویی به نیازهای آینده جامعه و حوادث نوپیدا، بخش مهمی از تلاشهای علمی و فقهی خود را به حکم‌شناسی این گزاره‌ها ویژه کند و فقه را از فصول و بابهایی که امروزه در زندگی بشر جایگاهی ندارد، پیراسته کرده و کتابها و بابهای نوی، ناظر بر زندگی امروزی مردم، بر آن بیفزاید.

۴. کارآمدی نظام ولایی: مجله حوزه در یکسری از مقاله‌های خود، از کارایی و کارآمدی نظام اسلامی در ابعاد و برهه‌های گوناگون سخن گفته است:

نقش رهبریهای داهیه‌انه امام در واژگونی نظام شاهنشاهی و بنیان‌گذاری جمهوری اسلامی، بر کسی پوشیده نیست. پس از انقلاب نیز، در مرحله مرحله و برهه برهه، بویژه در دوران تثبیت انقلاب و نظام، که ایران اسلامی، با فتنه‌گریهای بسیار و غوغاآفرینیهای بی‌شمار، رویارو بود، کارایی و کارآمدی خود را نشان داد.^{۵۰} در دوران دفاع مقدس، نقش بنیادین ولایت امر در برداشتن بازدارنده‌ها، بسیج نیروها، توان و روحیه دادن به رزماوران، به اوج خود رسید و همگان را شگفت زده کرد.

امام خمینی، با تکیه بر ولایت فقیه و بهره‌وری از این عنصر حیات‌آفرین، در روزگار غیبت، در لحظه لحظه انقلاب

«او [امام خمینی] با احیای ولایت فقیه و پیاده کردن آن، نظام

جدیدی در جهان پدید آورد که نه رویکردی به لیبرالیسم داشت و نه

به دموکراسی و نه سوسیالیست و نه به شرق و نه به غرب و نه از

انقلاب فرانسه اثر پذیرفته بود و نه از ماکیاولیسم، که ذات فلسفه

سیاسی غرب است، بلکه رجوع به باطن مدینه اسلام داشت... او، در پرتو ولایت، امت را از مهلکه‌های بسیاری بیرون برد و از دست رهنان‌رهایی داد و از گردنه‌های دشوار گذر، به سلامت گذراند.

او، با کشتی ولایت امواج فتنه را درهم شکست... او، با نور ولایت تاریکیها را زدود. شب را شکافت و سپیده را گشود و یاران خود را به سوی نور مطلق رهنمون شد. او، با نیروی ولایت، با نیرومندان درافتاد. پنجه در پنجه آنان درافکند و قبیله خویش را رهاند و به سوی قله‌های مجد و شرف بالا برد...»^{۵۱}

۵. مکتب و مصلحت: از گزاره‌هایی است که در مقاله‌های یاد شده، مجله حوزه به پاره‌ای از زوایای آن اشاره کرده است. مجله حوزه در این مقاله‌ها یادآور شده است: پویایی، شادابی و نقش‌آفرینی اسلام، در صحنه‌های داخلی و جهان به این عنصر بستگی دارد و اگر، از این عنصر غفلت کنیم و بهای لازم را به آن ندهیم، از اسلام و حکومت اسلامی، جز پوسته و لایه روئین چیزی باقی نمی‌ماند؛ چرا که کارایی و گره‌گشایی در نظام سیاسی اسلام، بستگی ژرف به این عنصر دارد.

با حذف این عنصر و یا به کار نگرفتن درست آن، اداره جامعه و پیش بردن آن، بویژه در گره‌گاه‌ها و راه‌های دشوار گذر، ناممکن خواهد بود. امام‌راحل، با تکیه بر همین اصل مهم بسیاری از مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را حل کرد و با اشاره به همین نکته مهم به کارگزاران حکومت هشدار داد: «مصلحت نظام، از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن، موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد... مصلحت نظام و مردم، از امور مهمه‌ای است که مقاومت در برابر آن، ممکن است اسلام

پابرهنگان زمین را در زمانهای دور و نزدیک، زیر سؤال ببرد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار، توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند. ۵۲۰

در بعد دوم، یعنی برای ماندگاری نظام و پویایی آن نیز، حضور جدی و قوی حوزه در عرصه های سیاسی و پستهای اجتماعی و مدیریتی نظام ضروری است. بی گمان، برای طالب علمان، ماندن در حوزه و کار علمی با هیچ کار دیگری برابر نیست. آنان هیچ چیز را از بودن در فضای معنوی و مبارک حوزه شیرین تر و دل پذیرتر نمی دانند؛ اما نیازها و خواسته های مردم، انقلاب و نظام، سرنوشت دیگری را برای آنان رقم زده است. امروز، طلبه با همه علقه و دلبستگی که به حوزه دارد، باید دوری از حوزه را برتابد و در هر کجا که به حضور او نیاز باشد، حضور یابد، پستهای مدیریتی درون نظام را بپذیرد. اینها شغل نیست، وظیفه است. ادای دین به انقلاب و امام و اسلام است. امام بارهای بار روحانیت را به حضور در کارهای نظام فراخواند:

«روحانیون و علما و طلاب، باید کارهای قضایی و اجرایی را برای خود یک امر مقدس و یک ارزش الهی بدانند و برای خود، شخصیت و امتیازی قابل بشوند که در حوزه ننشسته اند، بلکه برای اجرای حکم خدا، راحتی حوزه را رها کرده اند و مشغول به کارهای حکومت اسلامی شده اند.

اگر طلبه ای منصب امامت جمعه و ارشاد مردم، یا قضاوت در امور مسلمین را خالی ببیند و قدرت اداره هم در او باشد و فقط به بهانه درس و بحث، مسؤلیت نپذیرد و یا دلش را به هوای اجتهاد و درس خوش کند، در پیشگاه خداوند بزرگ، یقیناً، مؤاخذه می شود و هرگز عذر او موجه نیست. ۵۳۰

بنابراین، روحانیت باید به عنوان یک تکلیف دینی و سیاسی کارهای مدیریتی درون نظام را بپذیرد و با حضور عالمانه و دقیق خود پایگاه دینی و ایدئولوژیک نظام را نگهداری کند.

این حضور به دو گونه صورت می‌گیرد:

گاه این حضور بر اساس قانون اساسی است: چون رهبری، شورای نگهبان، خبرگان رهبری، مجمع تشخیص مصلحت نظام، رئیس قوه قضائیه و... و گاه بر اساس نیازهای اجتماعی و خواست مردم.

گذشته از ضرورت قانون و خواست مردم، حضور عالمان آگاه و زمان‌شناس در عرصه‌های سیاسی و نظام اسلامی، سبب می‌شود که نظام، سالم بماند و همچنان بر مدار اسلام بچرخد و هدفها و آرمانهایی که برای نظام اسلامی در نظر گرفته شده فراموش نشود و نظام اسلامی از آفتها و آسیبهای گوناگون در امان بماند، تا مردم همچنان از مواهب مادی و معنوی آن، بهره‌مند شوند. مقاله‌های: رسالت سیاسی حوزه‌ها، نقش روحانیت در تثبیت انقلاب، مرزبانی انقلاب، سکانتداری انقلاب، حفظ نظام اسلامی، روحانیون در هرم مدیریتی نظام، مبادی ناهمسازی حکومت و مردم، عوامل ناهمسازی حکومت و مردم، امام، حوزه و نیازهای نظام و... در راستای روشنگری عوامل ماندگاری و پویایی نظام نگاشته شده است.

در این مقاله‌ها، بر حضور عالمان دینی، در عرصه‌های گوناگون: سیاسی، اجتماعی فرهنگی به عنوان یک ضرورت و واجب سیاسی تأکید شده و به آثار و پیامدهای مبارک حضور آنان و پیامدهای ناگوار حضور نداشتن آنان نیز، اشاره شده است. افزون بر این، به جوآفرینیها و شبهه‌هایی که نیز در این راستا صورت گرفته است، پاسخهای درخور و بایسته داده شده است.

پی نوشتها:

۱. در ماده اول اساسنامه مجله حوزه آمده است: «مجله، بیانگر اندیشه‌ها و افکار اصیل اسلامی در مسائل عقیدتی و فلسفی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در چهارچوب اسلام فقهانی و تشیع خونین خواهد بود.» مجله حوزه، شماره ۹/۱
۲. مجله حوزه، شماره ۸۵-۸۶/۱۵-۵۲؛ شماره ۶۳/۱۰۷؛ شماره ۹۴-۹۵/۳۴۷؛ شماره ۱۰۷-۱۰۸/۱۶۹، ۲۵۸؛ شماره‌های ۶۵، ۶۶ و ۶۷ با عنوان: درسی در آزمون تدوین قانون اساسی.
۳. ر.ک: همان، شماره‌های: ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹ و ۱۱، ۸۵-۸۶، ۹۶، ۹۸، ۷۰-۷۱، ۹۴.
۴. همان، شماره ۱/۳؛ ۲۹۵/۸۵؛ شماره ۲۸۴/۸۱؛ شماره ۷۱/۹۵.
۵. همان، شماره ۲۵۲/۹۱؛ شماره ۳۳۷/۸۵.
۶. همان، شماره ۱۰۲/۶؛ شماره ۲۹۸/۸۵.
۷. همان، شماره ۲۹۴/۹۱.
۸. همان، شماره ۲۲۴/۹۱؛ شماره ۸۸/۹۵.
۹. همان، شماره ۲۵۹/۹۱؛ شماره ۳۰۰/۸۵؛ شماره ۱۰۰/۶.
۱۰. همان، شماره ۲۴۲/۹۱.
۱۱. همان، شماره ۳۰۸/۸۵.
۱۲. همان، شماره ۸۹/۹۵-۹۴.
۱۳. همان/۹۱.
۱۴. همان.
۱۵. همان.
۱۶. همان.



۱۷. همان، شماره ۶/۹۳؛ شماره ۸/۹۹؛ ۷۱/۱۸۵، ۲۱۸؛ ۸۵/۸۵، ۷۰/۸۵.
۱۸. همان، شماره ۸۵/۳۰۰؛ ۶/۱۰۰.
۱۹. همان، شماره ۹۱/۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۸؛ ۸۵/۸۹؛ ۷/۹۰.
۲۰. همان، شماره ۹۱/۲۴۰.
۲۱. همان، شماره ۷۱/۱۷۵.
۲۲. همان.
۲۳. همان، شماره ۹۱/۲۴۹.
۲۴. همان/۲۷۲-۲۹۲.
۲۵. جمهوریت و انقلاب اسلامی در اندیشه سیاسی شیعه/۶۳۲؛ سازمان ملل
فرهنگی انقلاب اسلامی.
۲۶. مجله حوزه، شماره ۷۶-۷۷/۱۶۶؛ ۹۱/۲۹۷.
۲۷. حکمت و حکومت، مهدی حائری/۱۲۰-۱۲۱، ۱۳۱-۱۳۲.
۲۸. مجله حوزه، شماره ۸۵-۸۶/۱۰۷-۱۵۳.
۲۹. همان، شماره ۹۶/۱۱۵؛ ۹۱/۲۷۲.
۳۰. همان، شماره ۱۰۷-۱۰۸/۱۷۳.
۳۱. همان، شماره ۱۰۷-۱۰۸/۱۷۴؛ *انسان*.
- جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۱۶/۱۷۸، ۱۶۷؛ ج ۲۱/۳۹۶؛ ۱۴/۲۴۶؛
عوائد الأیام، نراقی/۵۳۶؛ تنبیه الامه و تنزیه المله، نائینی/۱۵، ۴۶.
۳۲. مجله حوزه، شماره ۱۰۷-۱۰۸/۱۷۸.
۳۳. همان.
۳۴. همان، شماره ۸۹-۹۰/۱۹۰-۱۹۳.
۳۵. همان، شماره ۸۵-۸۶/۲۰؛ ۱۰۷-۱۰۸/۱۷۹.
۳۶. همان، شماره ۸۵-۸۶/۱۵-۶۲.

۳۷. صحیفه نور، ج ۲۰/ ۱۷۰-۱۷۱.
۳۸. مجله حوزه، شماره ۷۶-۷۷/ ۱۶۶-۱۶۹.
۳۹. همان، شماره ۹۶/ ۱۱۶-۱۳۱.
۴۰. همان، شماره ۹۱/ ۲۹۷.
۴۱. همان، شماره ۶۶/ ۱۳۵.
۴۲. همان، شماره ۶۷/ ۱۶۳-۱۶۵.
۴۳. همان/ ۱۴۷.
۴۴. همان.
۴۵. ر.ک: مجله حوزه، شماره ۶۵، ۶۶، ۶۷ با عنوان: فهم دینی در آزمون تدوین

قانون اساسی.

۴۶. مجله حوزه، شماره ۹۴-۹۵/ ۲۶.
۴۷. همان/ ۳۱.
۴۸. همان / ۴۹.
۴۹. همان/ ۴۸.
۵۰. همان، شماره ۸۳/ ۱۲.
۵۱. همان، شماره ۸۴/ ۸-۹.
۵۲. همان، شماره ۸۵-۸۶/ ۲۲۶.
۵۳. همان، شماره ۹۴-۹۵/ ۵۱؛ صحیفه نور، ج ۲۱/ ۱۰۰.

